

از انقلاب اکتبر تا فروپاشی شوروی

## فراز و فرودهای انقلاب سوسیالیستی

لودو مارتنس (نماینده حزب کار بلژیک)

ترجمه: کیوان خسروی

احیای کامل سرمایه داری در اتحاد شوروی و اروپای شرقی در سال های ۱۹۹۰-۱۹۸۹، نیروهای را که در برابر امپریالیسم در سطح جهان مقابله و پایداری می کردند از میان برداشت و خود این کشور ها را در بحران اقتصادی و سیاسی فرو برد.

برای آنکه ضد انقلاب درست ارزیابی شود، در مرحله نخست سخن درباره اوج گیری نیروهای انقلابی در مقیاس جهانی در نیمه نخست سده بیست، ضروری است. این سده در اروپا با دگرگونی سرمایه داری آزاد به سرمایه داری مونوپل آغاز شد. مونوپل ها برای آنکه از پیامد بحران ها در سطح ملی رهایی یابند و حداکثر سود را ببرند، دولت های خود را به تسخیر مستعمرات و صدور سرمایه به مستعمرات سوق دادند.

بحران ها و رقابت ها در این فاز منجر به جنگ اول جهانی و مرگ دهها میلیون انسان گردید. احزاب سوسیال دمکرات که در آن سال ها رهبری طبقه کارگر را بعهده داشتند، به پرنسیپ های انقلابی مارکسیسم خیانت کردند، دنباله رو بورژوازی تجاوزکار شدند و کارگران را به جنگ امپریالیستی فرستادند.

تنها حزب بلشویکها توانست مبارزه را تا سقوط طبقات ارتجاعی، تزاریسم، مالکین و بورژوازی بزرگ هدایت کند. استالین با پیروی از رهنمودهای لنین از سال ۱۹۲۳ ساختمان سوسیالیسم را هدایت کرد. وی به چهار شگفتی تحقق بخشید: صنعتی سازی سوسیالیستی، کلکتیویزه کردن و مدرنیزه کردن کشاورزی، انقلاب فرهنگی که کشور بی سوادها را به کشور کارگران روشنفکر و با فرهنگ تبدیل کرد، سازمان دادن ارتش سرخ، مسلح به تسلیحات نوین.

از سال ۱۹۲۹ کشورهای امپریالیستی، بار دیگر بگونه ای پرتب و تاب آماده جنگ شدند. بدین ترتیب فاز دوم بحران سیستم امپریالیستی آغاز شد.

جنگ دوم جهانی، که در سال ۱۹۳۹ بطور همه جانبه در گرفت، دلیلی شد بر ورود امپریالیسم جهانی در جنگ. در سایه تیزی استالین و حزب بلشویکها، قهرمانی های ارتش سرخ و توده زحمتکشان شوروی. اتحاد شوروی از جنگی ویرانگر، پیروز بیرون آمد. شهرت سوسیالیسم به اوج رسید. در همه جهان کارگران و دهقانان دیدند که آلترناتیو استثمار و بهره کشی و بربریت سرمایه داری وجود دارد.

سرمایه داری جهانی با تخریبی که جنگ در اروپا ببار آورده بود، چنان در موقعیت ضعیف قرار گرفته بود که اتحاد شوروی توانست اصول دمکراتیک را در آیین نامه سازمان ملل متحد پی ریزی کند. اصولی که امپریالیسم علیرغم قبول اولیه آن، هرگز در عمل نپذیرفت و همواره، هر گاه تناسب قوا امکان داد، آنرا پایمال کرد.

در سال ۱۹۴۹ پس از شکست برفاشیزم ژاپنی، مردم چین تحت رهبری مائوتسه تونگ و حزب کمونیست در جنگ انقلابی ضد امپریالیستی پیروز شدند. با پیروزی سوسیالیسم در چین سرمایه داری و امپریالیسم دچار دومین شکست استراتژیک شد و موازنه نیروها در مقیاس جهانی به نفع خلق ها و طبقه کارگر بکلی برهم خورد. با پیروزی الهام بخش اتحاد شوروی در جنگ علیه فاشیسم و پیروزی انقلاب چین، جنبش انقلابی طبقه کارگر نیروی محرک

نوبنی را در همه جهان بدست آورد و مبارزه انقلابی در راه استقلال از هندوستان تا جهان عرب و آفریقای سیاه شعله ور شد.

نیروی فزاینده انقلابات سوسیالیستی و ضدامپریالیستی، ملی ودمکراتیک از سال ۱۹۶۰- ۱۹۵۶ زمانیکه در حزب کمونیست اتحاد شوروی نمایندگان جریان اپورتونیستی روی کار آمدند، خدشه دار شد. درحقیقت ضد انقلاب سرمایه داری در سال های ۱۹۹۰- ۱۹۸۹ بلحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی با روی کار آمدن گروه خروشچف در سال ۱۹۵۶ آماده یک جهش شد.

این چرخش در اتحاد شوروی گسیختگی قاطع با سیاستی که در دوران لنین و استالین دنبال شده بود را همراه آورد. همه پرنسپ های مارکسیسم - لنینیسم یکی پس از دیگری کنار گذاشته شد. رویزیونیست ها اعلام کردند که سوسیالیسم بطورنهایی پیروز شده، مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی پایان گرفته و در نتیجه دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی و عناصر آن دیگر لازم نیست. مبارزه علیه امپریالیسم تعطیل شد و خروشچف اعلام کرد: «ما می خواهیم با ایالات متحده دوست باشیم و با آنها در مبارزه در راه صلح و شکوفایی خلق ها همکاری کنیم». تئوری انقلابی تحریف و سرانجام برچیده شد. ایده ها و رفتارهای بورژوایی در بین کادرهای حزبی و دولتی ریشه دواند.

پس از بازسازی اصل سود سرمایه داری در سال ۱۹۶۵ بتدریج دیگر اصول اقتصاد سرمایه داری بتصویب رسید. بخش اقتصادسرمایه داری «سایه» رشد کرد. ضد انقلاب در اتحاد شوروی در حقیقت، در حزب و دولت دوباره رشد کرد. استالین همواره به خطر آسان گرفتن دفاع از دژ درونی ... اشاره می کرد.

نیروهای امپریالیستی که آشکارا از حرکت های ارتجاعی و حتی فاشیستی پشتیبانی می کردند، همچنین به این جریان اپورتونیستی که در راس حزب قرار گرفته بود کمک و یاری کردند. انحطاط ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی در سال ۱۹۹۰ به احیاء کامل سرمایه داری در اشکال بسیار وحشیانه آن منجر شد. پیامد های این امر برای توده های زحمتکش مهلک بود. تجربه سده ۲۰ به ما می آموزد که تدوین و بکار بردن خط مشی انقلابی سیاسی و سازمانی پیروزی سوسیالیسم را تعیین می کند. اتحاد شوروی لنین و استالین از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۳ با مسائلی روبرو شد که هیچ خلقی طی همه تاریخ مبارزات آزادیبخش با آن روبرو نشده بود. دشواری چندان عظیم بود که همه اپورتونیست ها «دلایلی» برای آنکه عدم امکان پیشبرد وظایف را پیش بینی کنند، پیدا می کردند.

یکی از آنها مدعی بود که اتحادشوروی هنوز برای سوسیالیسم آماده نیست، سایرین می گفتند که اصولا ساختن سوسیالیسم در یک کشور غیرممکن است. اما کار سیاسی و سازمانی جدی که در دوران استالین بعمل آمده بود، به مردم شوروی امکان داد که بر اکثر دشواری های وحشت انگیز غلبه کنند. قرن بیستم همچنین بما آموخت که اتخاذ و انجام خط مشی سیاسی و سازمانی اپورتونیستی تنها می تواند انقلاب را دچار پسرفت سازد و در تحلیل نهایی به برچیده شدن همه آنچه که بدست آمده و به احیای دیکتاتوری بورژوازی بیانجامد.

از سال ۱۹۶۸ (سال تاسیس حزب کار بلژیک) ما بتدریج توسط جریان های مختلف بورژوازی با اصطلاحات «چپ» که مدعی بودند دیکتاتوری انقلابی باستانهای دوران جنگ های داخلی ضدانقلابی یا تجاوزات امپریالیستی ممکن نیست رو برو شدیم. در مراحل بعدی اپورتونیست ها مدعی شدند که خروشچف و برژنف محق بودند به اعلام پیروزی نهائی سوسیالیسم در اتحادشوروی و نا ممکن بودن احیای دوباره سرمایه داری در این کشور. این نوع برداشت ها و تبلیغات به مخربین بورژوازی و امپریالیستی یاری رساند که فعالیت خود را برای نابودی همه جانبه سوسیالیسم تشدید کنند. حتی در مقاطع تعیین کننده ای ضدانقلاب بصورت عوام فریبانه تزه های «مارکسیستی» یا «لنینیستی» را به برای توجیه نظرات خود برای احیای سرمایه داری بکار گرفتند. در همان زمان آنها ضمن وانمود کردن اینکه تنها

مخالفین باصطلاح «استالینیسیم» هستند، به فعالیت شدید و مداوم به همه اصول انقلابی حمله ور شدند. ما دیدیم که چگونه گارباجف پس از سال ۱۹۸۵ «بازگشت به لنینیسیم» را در همه نطق های خود تبلیغ می کرد و این نبود مگر برای پایان رساندن راهی که خروشچف و برژنف نیمه کاره پیموده بودند.

در سال ۱۹۹۰ درکنگره بیست و هشتم حزب کمونیست اتحاد شوروی، گارباجف علنا اذعان داشت که مبارزه او علیه «استالینیسیم» بیشتر به احیای سرمایه داری معطوف بود. گارباجف گفت: «رژیم توتالیتریستی استالین از میان برداشته خواهد شد. تحکم ایدئولوژیکی جای خود را به آزادی اندیشه و اگذار می کند»، «برتری اقتصاد بازار در مقیاس جهانی به ثبوت میرسد ... گذار به مناسبات بازار باید محتوای اصلی رادیکالیزه کردن رفرفرم های اقتصادی شود».

در تمامی جهان بسیاری از جنبش های مترقی و انقلابی تحت تاثیر این یا آن نوع استالینیسیم ستیزی قرار داشتند که زیر پوشش اصطلاحات «لنینی» پنهان بود. خط مشی و مسیر «گلاسنوست» [ علنیت ] سرشت حقیقی این پروسه را از خود نشان داد.

یوری کوریاکین، نماینده شوروی گفت: «من همانند بسیاری از دیگران علیه استالین و در خط لنین بودم. در صورتی که ما حقیقتا بخواهیم تغییرات را عملی کنیم، می بایستی به سرچشمه ها برگردیم. به مارکس، انگلس و لنین».

ایدئولوگ اصلی «گلاسنوست» "آکساندر یاکولیف" توضیح داد که کار تخریب سیاسی بلحاظ سیستماتیک و اسلوبی در طول سال ها انجام گرفت. مبارزه با استالین در عمل میراث مارکسیستی را هدف قرار داده بود. وی در ادامه می گوید: «در سیاست باید آسیاب به نوبت باشد. نمی توان نسبت به افکار اجتماعی بی اعتنایی کرد... همه اذعان می کنند که مارکس آموزش در باره بشریت را بوجود آورده است. در حالیکه چنین نیست. او بدعت گذار مبارزه طبقاتی بود و اتفاقا آنچه ما باید از شر آن خود را خلاص کنیم همین مبارزه است».

خروشچف و یاکولیف به بهانه مبارزه با استالینیسیم نه تنها سرمایه داری مافیایی را احیاء کردند، بلکه به بازسازی جنبش فاشیستی در اتحادشوروی سوسیالیستی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی یاری رساندند. اکنون در پایان «بازی» ما می توانیم بسادگی درک کنیم که سرشت حقیقی آن نیروهایی را که در پشت نقاب «چپ» و عوام فریبی پنهان بود.

در بلژیک ارنست مندل (یکی از ایدئولوگ های تروتسکیسم بین الملل) گفت: «پروسترویکا - انقلاب نوین حقیقی است. جنبش ما به چنین وضعیت و موازینی طی ۵۵ سال پایبند بود و بخاطر همین جنبش ما ضد انقلابی خوانده شد. امروز دیگر واضح است که چه کسی ضدانقلاب حقیقی و چه کسی انقلابی حقیقی بود». «یلتسین اصلاح طلب آن جریانی را نمایندگی می کند که می خواهد ماشین عظیم بوروکراتیک را حذف کند. وی ضمن عمل به این نحو، بدنال تروتسکی می رود».

در سال ۱۹۹۱ زمانی که "یانایف" سعی می کرد جلوی مسیر جنون آمیز را بگیرد، مندل نوشت: «جلوگیری از کودتا، و در نتیجه مبارزه در کنار یلتسین ضروری بود». پیامد عوام فریبی «لنینی» گارباجف و گروه او بخوبی مشخص شد: احیاء سرمایه داری وحشی و مافیایی، منفصل کردن اتحاد شوروی، راه اندازی جنگ های ارتجاعی داخلی در گرجستان، ارمنستان، آذربایجان، تاجیکستان و تصرف قدرت توسط شبه فاشیست های «اسلامی» در چین و غیره. بدین ترتیب دوره های دهه ۱۹۶۰-۱۹۹۰ بما نمونه های منفی را نشان می دهند و دوره های دهه ۱۹۳۰-۱۹۵۰ نمونه های مثبت را: مبارزه سخت و پیگیرانه علیه دشمنان سوسیالیسم و سازمان های مخفی آن. امروزه ما می دانیم که گارباجف و یلتسین بطور موثر و کامل برنامه ای را اجرا کردند که بخاطر آن اسلاف آنها بوخارین و تروتسکیست ها در سال ۱۹۳۸ محکوم شده بودند. امروزه مامورین عمده دوره گارباجف خودستایی می کنند که آنها سال های متوالی در جریان ساخت و پاخت با سرویس های ویژه

آمریکایی بوده اند! همچنین بسیار مهم است که امثال مندل اذعان می کنند که گارباچف برنامه  
انترناسیونال تروتسکیستی را «درپراتیک اجرا کرد» و یلتسین «مبارزه علیه بوروکراتیسم»  
را بدقت تروتسکی!

راه توده ۱۶۰ ۱۰,۱۲,۲۰۰۷

راه توده